

بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های عربی و لکی

کبری خسروی^۱

طیبه فتحی ایرانشاهی^۲

علی کریمپور^۳

چکیده

مَثَل که جمله‌ای کوتاه و برگرفته از یک ماجرا یا داستان معمولی و گاهی خاص بین اقوام گوناگون است؛ می‌تواند آینه‌ی تجلی فرهنگ‌های اقوام مختلف باشد. هر مثل، داستانی به قدمت تاریخ دارد لذا بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های یک قوم با دیگر اقوام می‌تواند زمینه‌ی خوبی برای مقایسه یا تأثیر و تأثر فرهنگی اقوام باشد. این پژوهش بر آن است به بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های زبان لکی - به‌عنوان یکی از زبان‌های قدیم ایرانی که با حفظ لغات و واژگان اصیل خود تاکنون پابرجا مانده است - با زبان عربی بپردازد. در این پژوهش از بین انبوه ضرب‌المثل‌های لکی، ۳۱ موضوع که بیشتر به جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی می‌پردازند انتخاب شده است. نتایج بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های لکی و عربی نشان می‌دهد که زبان لکی به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی که قوم لک در مناطق غربی ایران بدان تکلم می‌کنند، در طول تاریخ از تعامل فرهنگی و تأثیر و تأثر با اعراب برخوردار بوده است. بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های لکی با ضرب‌المثل‌های موجود در زبان عربی که یکی از کامل‌ترین زبان‌های دنیا به شمار می‌رود، شروع خوبی برای شناساندن فرهنگ مردم لک‌زبان است.

کلمات کلیدی: ضرب‌المثل، ادبیات تطبیقی، زبان لکی، زبان عربی

^۱ . استادیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول) Email: kobra.khosravi@gmail.com

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه لرستان

^۳ . کارشناس راهنمایی و مشاوره، آموزش و پرورش منطقه کاکاوند لرستان

۱. مقدمه

اعراب و ایرانیان به عنوان دو همسایه در یک محدوده جغرافیایی، از دیرباز در جنبه‌های دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تمدنی و... با یکدیگر در تعامل بوده‌اند. قبل از اسلام، میان اعراب و رومیان و ایرانیان ارتباط اندکی برقرار بود اما پس از ظهور اسلام این ارتباط شدت و عمق یافت چنانکه موجب تداخل لغات و افکار و عقاید گردید. این امر سبب گشوده شدن افق‌های تازه‌ای در برابر قوم عرب شد و عادات و رسوم ایرانیان و رومیان در میان اعراب نفوذ کرد. اعراب از نظامات اجتماعی و سیاسی آن‌ها هرچه مورد پسندشان واقع شد و مطابق باذوقشان بود؛ مثل تدوین دفاتر دولتی و تنظیم سپاه، اخذ کردند. فرهنگ این ملت‌ها بر ثروت و غنای فرهنگ عرب افزود و چون عرب به این فرهنگ عظیم دست یافت، تعقل او بارور شد (ر.ک. الفاخوری، ۱۳۸۱: ۱۶۵).

یکی از اقوام ایرانی، قوم لک‌زبان است که خاستگاه اصلی و محل سکونت «زاگرس میانی، در استان‌های لرستان، ایلام، کرمانشاه و همدان است. نام لک، امروزه نه تنها نام طوایف لک‌زبان است بلکه روستاها و مناطقی چند در سراسر کشور به این نام خوانده می‌شوند که دهستان‌هایی در قروه کردستان، خدابنده (از توابع سنندج) و روستاهایی در شهرستان‌های ارومیه، اهر، اردبیل، قزوین، الیگودرز، میاندوآب و قم از آن جمله‌اند» (عالی پور، ۱۳۸۴: ۱۷). در معرفی زبان این قوم می‌توان گفت که زبان هندواروپایی خود به دو شاخه اروپایی و هندوایرانی بخش پذیر است. هندوایرانی نیز به دوشاخه هندی و ایرانی منشعب می‌شود و زبان ایرانی، خود به شاخه‌های اوستایی، سکایی، مادی و پارسی کهن بخش پذیر است. در این جا بحث در مورد بخش چهارم است که به ایرانی میانه و ایرانی نو راه می‌یابد و به سه شاخه تقسیم می‌شود:

- ۱- شاخه خاور: دربرگیرنده زبان‌های آسی، سغدی، خوارزمی، ختنی، پشتو و...؛
- ۲- جنوب باختری (فارسی میانه): دربردارنده زبان‌های تاتی، فارسی، گویش لری، لری بختیاری و...؛
- ۳- شمال باختری: دربرگیرنده زبان‌های زازا، کردی، گورانی، لهجه‌های ایرانی مرکزی، لکی و... (ر.ک. غلامی، ۱۳۸۳: ۳۸۴).

راولینسون، تاریخ‌نگار معروف، بر این باور است که «زبان لکی از فارسی باستان مشتق شده است که هم‌زمان با زبان پهلوی به طور جداگانه و مشخص صحبت می‌شده است» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۵۵).

اقوام لک‌زبان اکثراً در غرب کشور مستقرند و استان لرستان نیز شمار زیادی از آنان را در خود جای داده است. در این استان، شهرستان دلفان تنها شهرستانی است که همه ساکنان آن به گویش لکی تکلم دارند. در مورد پیشینه این استان و شهرستان آمده است: «کاوش‌های دیرینه‌شناسان و یافته‌های به‌دست‌آمده کاوشگران گویای این است که پیشینه لرستان به چهل هزار سال پیش برمی‌گردد و دلفان نیز بخشی از لرستان است که در زمان ساسانیان بخشی از سرزمین پارس بوده است. شماری از دانشمندان بر این باورند که کاسی‌ها نیاکان لک‌ها هستند. شماری از اندیشمندان نیز ساسانیان را لک و کرد دانسته‌اند و مادر اردشیر بابکان را از کردها شمرده‌اند» (همان: ۳۸۵). با توجه به این که زبان لکی آن‌طور که شایسته باشد شناخته شده نیست و از طرف دیگر، هر قوم و فرهنگی برای معرفی خود نیاز به نوعی مقایسه دارد، بررسی و تحلیل ضرب‌المثل‌های این زبان از منظر ادبیات تطبیقی می‌تواند قدم خوبی در معرفی زبان لکی و فرهنگ قوم لک باشد؛ زیرا «ادبیات تطبیقی، زمینه را برای خروج ادبیات بومی از انزوا و عزلت فراهم می‌کند و آن را به‌عنوان جزئی از کل میراث ادب جهانی در معرض افکار و اندیشه‌ها قرار می‌دهد» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۰).

در این پژوهش به بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های زبان عربی و لکی گویش شهرستان دلفان - که به‌صورت میدانی گردآوری شده‌اند - به شکل موضوعی پرداخته شده و ترجمه، معادل فارسی، کاربرد و آوانگاری امثال زبان لکی نیز آورده شده است. لازم به ذکر است که برای سهولت بازیابی ضرب‌المثل‌های عربی، شماره آن‌ها از کتاب «مجمع الامثال میدانی» در مشخصات مربوط به ضرب‌المثل‌ها ذکر شده است.

سؤال اصلی در این پژوهش آن است که در زبان عربی و لکی، ضرب‌المثل‌های مشترک (معادل) از نظر موضوع کدامند؟

البته در مورد ضرب‌المثل‌های لکی کتاب‌هایی مثل «حکایات و روایات در ضرب‌المثل‌های لری و لکی» از علیمردان عسکری عالم (۱۳۸۴) و «دستور زبان لکی: ضرب‌المثل‌ها و واژه‌نامه‌ها» اثر کامین عالی‌پور خرم‌آبادی (۱۳۸۴) نوشته شده است اما تاکنون هیچ کتاب یا مقاله‌ای که به طور خاص به بررسی تطبیقی امثال لکی با امثال عربی بپردازد نگاشته نشده است.

کوتاه‌نوشت‌های به‌کار رفته در این پژوهش چنین است:

مفهوم	کوتاه‌نوشت
ترجمه ضرب‌المثل لکی	ت
معادل عربی ضرب‌المثل لکی	م ع
معادل فارسی ضرب‌المثل لکی	م ف
کاربرد ضرب‌المثل لکی	ک

۲. تعریف مثل

مثل در اصل، کلمه‌ای عربی است از ماده «مثول» که در لغت به معنای «مانند»، «برهان»، «پند»، «علامت»، «قصه» و «سرگذشت» آمده است و در فارسی به آن «داستان»، «دستان»، «نمون»، «نیوشه»، «ضرب‌المثل» و «تمثیل» نیز گفته‌اند (ر.ک. پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۱۴-۱۱۱).

مثل، یک جمله مختصر منظوم یا منثور یا دستور و قاعده اخلاقی است که مورد تمثیل خاص و عام می‌شود چنان‌که از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان آن را استشهد نمایند (ر.ک. حکمت، ۱۳۶۱: ۴۸). اختصار، از ویژگی‌های مثل و از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌هایی است که باعث شده تا مثل، مقبول همگان واقع شود و بر سر زبان‌ها بیفتد. مثل، بدون تغییر در لفظ، از موقعیتی که درباره آن ذکر شده به هر موقعیت دیگر شبیه به آن منتقل می‌شود گرچه در این میان از علل به وجود آمدن آن اطلاعی در دست نباشد (ر.ک. السیوطی، ۱۹۸۶، ج ۱: ۴۸۶). از دیگر ویژگی‌های مثل، عامه‌پسند بودن آن است که نشان‌دهنده واقعیتی عام است و گاهی به زبان استعاری است؛ مانند «سنگ غلتان بی‌آرایش است» یا «گزر نکرده پاره نکن» (ر.ک. گری، ۱۳۸۲: ۲۶۳).

۳. بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های لکی و عربی

ضرب‌المثل‌های لکی نیز همانند ضرب‌المثل‌های سایر زبان‌ها در موضوعات مختلفی به کار رفته‌اند؛ تا حدی که می‌توان گفت تقریباً موضوعی نیست که نتوان برای آن ضرب‌المثلی ذکر نمود. در این میان، موضوعات اجتماعی و اخلاقی حجم بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند. در زیر برخی از این موضوعات انتخاب شده و معادل آن‌ها در زبان‌های عربی و فارسی بیان شده است.

۱. بی‌ارزشی

یارو وژ چیکه تا کوری چه بُتی.

yārū wež čēka tā koḡē ča būtē.

ت: طرف خودش کیست تا پسرش کسی باشد.

م ع: مَا الدُّبَابُ وَ مَا مَرَقَتُهُ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۹۰۱: ۲۸۶).

م ف: مورچه چیه که کله‌پاچه‌اش باشد.

ک: این مثل جهت بیان بی‌ارزشی اشخاص و در مقام تمسخر به کار می‌رود.

۲. بی‌تدبیری

وختی تو گنگنت بی وه سای داران / مه خوشمه مچنیا ار کره جاران

vaxtē to genganet bī va sāy dārān/ ma xūšama mačenyā ar kara jāfān.

ت: وقتی تو در سایه آواز می‌خواندی و خوش بودی، من (با سختی در گرمای مزرعه‌ها) درو

می‌کردم.

م ع: أَيَّامُ الْحَصَائِدِ كَانَ يُعْنَى الْقَصَائِدِ (رجبی نوشابادی، ۱۳۸۶: ۳۲۲)

م ف: جیک جیک مستونت بود، فکر زمستونت نبود. (همان)

ک: این مثل، گوشزد برای افرادی است که از شرایط موجود بهره نبرده‌اند و خود را به

راحت‌طلبی و بی‌خیالی زده‌اند و به فکر آینده نیستند.

۳. پرخوری

کوچکیش بوینی مری.

kowčekīš būnē marē.

ت: سنگ را هم ببیند می‌خورد.

م ع: كُلُّ الطَّعَامِ تَشْتَهِي رَبِيعَةُ الْخُرْسِ وَ الْإِعْدَارُ وَ النَّقِيعَةُ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۰۸۴: ۱۵۳)

م ف: آدم گرسنه سنگ را هم می‌خورد. به کسی که به بهانه بدی غذا از خوردن امتناع می‌کند،

گویند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۵)

ک: این مثل در زبان لکی برای اشخاصی که خوش‌اشتها هستند و هر چیزی را می‌خورند به کار

می‌رود.

۴. تجربه

یارو چو هزاریش آشتیسیره.

yārū čū hezārīš āšteyasēra.

ت: طرف چوب هزارم را هم انداخته است.

م ع: إِنَّهُ لَحَوْلٌ وَقُلَّبٌ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۲۵۸: ۵۷).

م ف: سرد و گرم روزگار را چشیده است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۶۴).

ک: این مثل در مقام معروف شدن شخصی به کاری که در آن تجربه کسب کرده، به کار می‌رود.

۵. تنش

مال دو کینو خَمَلی خَمه / کاسه مشکِی کمچه گمه.

māl do kino xamlī xama/ kāsa maškē kamča kama.

ت: خانه‌ای که دو کدبانو داشته باشد، به هم‌ریخته و نامنظم است؛ کاسه شکسته می‌شود و فاشق کم می‌آید.

م ع: لَا يَجْمَعُ السَّيْفَانِ فِي الْعِمْدِ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۵۸۹: ۴۱۷).

م ف: ۱- آسپز که دوتا شد آش یا شور است یا بی‌نمک (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۶).

۲- خانه‌ای را که دو کدبانوست خاک تا زانوست (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۱۳).

ک: این مثل زمانی به کار می‌رود که در اموری که باید یک شخص کاردان مسئول باشد، شخص دیگری اضافه گردد و باعث تنش شود.

۶. جبر

ار سویر بو ار چمر، خر هر آو کیشه.

ar sūr bū ar čamar xar har āwkīša.

ت: چه در عروسی و چه در عزاداری خر آب‌کش است.

م ع: اِتَّخَذُوهُ فُلَانًا حَمِيرًا الْحَاجَاتِ (القاسم بن سلام، ۱۹۸۰، ش ۹۲۴: ۲۸۵).

م ف: خر میان ده (دهخدا، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷۳۶).

ک: این مثل در مورد اشخاصی به کار می‌رود که با توجه به شرایط تغییر موضع نمی‌دهند و سطح خود را پایین می‌دانند و پیوسته در یک حالت هستند.

۷. خودپسندی

کَس وَدُو وَژ نموشی تُرش.

kas va dū wež nemušē torš.

ت: کسی به دوغ خود نمی گوید تُرش.

م ع: مَنْ يَمْدَحُ الْعُرُوسَ إِلَّا أَهْلُهَا؟

يُضْرِبُ فِي الْاِعْتِقَادِ الْأَقْرَبَ بَعْضَهُمْ بَعْضٍ وَ عَجِبَهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ (الميداني، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۴۰۶۸: ۳۱۱).

(این مثل به دلیل اعتماد زیاد خویشاوندان نسبت به هم و بالیدن به خود به کار گرفته می شود.)

ک: این مثل برای شخصی به کار می رود که تمام خصوصیات و اعمال خود را بهتر از دیگران می داند.

۸. دخالت بی جا

یارو آنوم جنگیره نوی، دودو کوچکه ماشتی.

yārū a nom jaṅēra nōwī, do do kwčeka māštē.

ت: طرف در دعوا بی طرف بود، دوتا دوتا سنگ می انداخت.

م ع: لَا نَأْقَتِي فِي هَذَا وَلَا جَمَلِي (القاسم بن سلام، ۱۹۸۰، ش ۸۸۸: ۲۷۵).

م ف: ناچه و جملی در امر نداشتن (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۷۳۶).

ک: این مثل در مقام شخصی که در امور دیگران دخالت می کند به کار می رود.

۹. در مضیقه قرار گرفتن

آر بقارنم پَر دَمم آوه، آر نقارنم لُونَم خراوه.

ar beqārenem peṛ damem āwa, ar naqārenem lonam xerāwa.

ت: اگر فریاد بزخم دهانم پیرآب می شود (خفه می شوم)؛ اگر فریاد زخم (کمک نخواهم) خانه ام خراب

می شود.

م ع: لَا تَرَكَ اللَّهُ لَهُ فِي الْأَرْضِ مَقْعَدًا وَلَا فِي السَّمَاءِ مَصْعَدًا (الميداني، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۶۸: ۲۴۲).

م ف: نه دست ستیز و نه پای گریز (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۸۴۹)

ک: این مثل برای شخصی که به ناچار بین دوراهی گیر کرده و مجبور به سکوت است به کار می رود.

۱۰. دروغ

دُرُوزِن اَگَر اَمال چویتی، مَوْتُون دُرُوه می.

dorūzen āger e māḷ čūtē, mōton dorūa mē.

ت: دروغ‌گو خانه‌اش آتش گرفت، می‌گفتند دروغ می‌گوید.

م:ع: إِنَّ الْكُذُوبَ قَدْ يَصْدُقُ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۳۳: ۱۷).

م ف: یکی را که عادت بود راستی / خطایی رود، درگذارند از او

و گر نامور شد به قول دروغ / دگر راست باور ندارند از او (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

ک: این مثل برای شخصی که همیشه دروغ می‌گوید و اگر یک‌بار هم راست بگوید هیچ کس حرفش را باور نمی‌کند، به کار می‌رود.

۱۱. دوراندیشی

آشَمِ کَرْدِيهَ آزَا آيَلَلَم، مَنَتَم نِيَاَر مِيْمُونِلِم.

āšem kerdey aafā āylalem, menatem neyāar mēmōnalem.

ت: غذایی را برای بچه‌هایم پختم و منتت را بر مهمان گذاشتم.

م:ع: يَجْمَعُ سَيْرِينَ فِي خَرَزَةِ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۴۶۷۸: ۴۱۷)

م ف: با یک تیر و دو نشان زدن.

ک: این مثل برای اشخاصی که کاری را که به حال خودشان نفع دارد و به ظاهر برای دیگران انجام می‌دهند به کار می‌رود.

۱۲. دورویی

چُی نَزِي پِشْت وَرِي نِيرِي.

čü nožī pešt-o-fü nērē.

ت: مثل عدس پشت و رویش قابل تشخیص نیست.

م:ع: أَحْوَلُ مِنْ أَبِي بَرَاغِش (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۱۲۱۴: ۲۲۸).

ک: این مثل بیانگر شخصیت افراد چاپلوس و دورو است که بویی از یک‌رنگی نبرده‌اند.

۱۳. ذلیل بودن

شِيرِي أَنُوم دُو رُوَايرَهْزُوِينَه.

šērē a nom do rowāyra zowīna.

ت: یک شیر در جنگ با دو روباه قدرتی ندارد.

م:ع: إِنَّ الدَّلِيلَ الَّذِي لَيْسَتْ لَهُ عَضْدُ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۵۴: ۲۱).

م ف: آدم خودش بمیرد هوادارش نمیرد (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۴).
ک: این مثل برای شخص قدرتمندی که بین چند نفر به خواری و ذلت افتاده و از خود قدرتی ندارد، به کار می‌رود.

۱۴. زیبایی

مَری خیار ژیر ولگیکه.

marī xeyār žēr valgēka.

ت: همچون خیار زیر برگ است.

م ع: أَزْهَى مِنْ طَاوُسِ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۱۷۶۱: ۳۲۷).

م ف: مانند طاووس (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۴۵۹).

ک: این مثل برای تعریف و تمجید از ظاهر کسی به کار می‌رود.

۱۵. شگاک بودن

مال بریا و برا وژی شکه مکی.

māl beryā va berā wežē šaka makē.

ت: مال باخته حتی به برادر خود هم شک می‌کند.

م ع: إِنَّ الشَّفِيقَ بِسُوءِ ظَنِّ مُوَلِّعٍ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۱۸: ۱۲).

ک: این مثل زمانی به کار می‌رود که شخصی مالش سرقت شده باشد و به اقوام و همسایگان خود شک کند.

۱۶. شوخی بی جا

سر ا سر آیل نیاین، سنگ آیم سوکه مکی.

sar e sar āyl neyāyn, saṅ āyem sōka makē.

ت: با کودکان مشاجره کردن از ارزش انسان کم می‌کند.

م ع: إِحْذَرِ الصِّبْيَانَ لَا تَصْبِكُ بِأَعْقَابِهَا

يُقَالُ ذَلِكَ فِي التَّحْذِيرِ مِنْ صُحْبَةِ مَنْ يُعْيِبُكَ مِنَ الْوُضْعَاءِ وَالْأَدْنِيَاءِ. وَ صُحْبَةُ الدُّنْيَا تَضَعُ الشَّرِيفَ وَ تَقْصِرُ الْهِمَّةَ، وَ تَحْمِدُ الذَّكْرَ، وَ تُفْسِدُ الْجَاهَ، وَ مَثَلُ الشَّرِيفِ يُخَالِطُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْمِسْكِ تَخْلِطُهُ بِالرَّمَادِ فَيَأْتِي عَلَى جَمِيعِ مَحَاسِنِهِ، وَ يَهْلِكُ سَائِرَ مَفَاخِرِهِ (العسكري، ۱۹۸۰، ج ۱، ش ۷۴: ۷۵).

(این مثال برای برحذر داشتن از هم‌نشینی با پست‌فطرتان و فرومایگان که از شما عیب‌جویی می‌کنند، به کار برده می‌شود؛ چراکه هم‌نشینی با شخص فرومایه، انسان با شرافت را کوچک می‌کند و همّت و تلاش را کم می‌کند و یاد خدا را از بین می‌برد و مقام و جایگاه انسان را تباه می‌کند. مثل هم‌نشینی انسان شریف با انسان فرومایه مانند مُشکی است که با خاکستر آمیخته شود، این خاکستر بر همه خوبی‌های آن غلبه کرده، دیگر امتیازاتش را نیز نابود می‌کند).

م ف: چون پیر شدی ز کودکی دست بدار / بازی و ظرافت به جوانان بگذار (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

ک: این مثل در بیان این مسئله که شوخی کردن با کودکان باعث از بین رفتن منزلت شخص می‌شود به کار می‌رود.

۱۷. طمع

سلام گورگ بی طمانیه ای کلاوه سره بی بلانیه.
selām gorg bē tamā nīya/ ī kelāwa sara bē belā nīya.

ت: سلام گرگ بی طمع نیست؛ این شخص که کلاه سرش است بدون بلا نیست.

م ع: كُلُّ خَاطِبٍ عَلَى لِسَانِهِ تَمَرَةٌ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۰۸۱: ۱۵۳).

ک: این مثل برای افراد طمع‌کار که حتی سلام‌کردنشان، برای رسیدن به خواسته خودشان است و هر کار آن‌ها از روی طمع است به کار می‌رود.

۱۸. ظاهرگرایی

الف- پیا ار ترازی نَمَنَن.

peyā ar terāzī nemanen.

ت: مرد را بر ترازو نمی‌نهند.

م ع: أَلْمَرَّةُ بِأَصْغَرِهِ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۹۸۲: ۲۹۴).

م ف: مرد را به سخن دانند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۵۱۷).

ک: این مثل بیانگر این است که اشخاص را با توجه به اخلاقیات می‌سنجند، خصوصیات ظاهری ملاک سنجش نیست.

ب- زَلَّتْ نِجْوِ اِوَانِهْ كِ چاق وُ چوق دیرن، زلت اِ اوانه بچو كِ سرا تُو دیرن.
załat načū e awāna kečāq-o- čūq dēren, załat e awāna bečū ke sar e tū dēren.

ت: از کسی که زیاد حرف می‌زند و بیشتر در دید است ترس، از آدم سر به زیر بترس.

م ع: وَ أَخْفَى مِنَ الْمَاءِ تَحْتَ الرُّفَّةِ (العسکری، ۱۹۸۸، ج ۱، ش ۷۲۸: ۳۴۸).

م ف: ۱- از آنان ترس که های و هوی دارند، از آنان بترس که سر به توی دارند (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۰۰).

۲- آب زیرکاه (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۱).

ک: این مثل برای این که افراد را از روی ظاهر قضاوت نکنند به کار می‌رود.

۱۹. عدم آگاهی

هَر اِ بَریر ناوردن.

hef e befēr nāwerden.

ت: گربه را از موش تشخیص نمی‌دهد.

م ع: مَا يَعْرِفُ هِرًّا مِنْ بَرًّا (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۷۹۷: ۲۶۹).

م ف: خوشا آنان که هر از پر ندانند / نه حرفی وا نویسند نه بخوانند (باباطاهر، ۱۳۸۸: ۱۴)

ک: این مثل در مقام شخصی که در تشخیص مسایل، ناتوان است به کار می‌رود.

۲۰. عدم کارایی

یارو چ دَ قُورسون چِ دَ کَمردون.

yārū če da qōrson če da lamardon.

ت: طرف چه در قبرستان باشد چه در اتاق نشیمن، یکسان است.

م ع: لَا حَيٍّ فَيَّرَجِي وَ لَا مَيِّتٌ فَيَّنْسِي (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۶۶۳: ۲۴۱).

م ف: نه سر جمع زنده‌هاست نه سر جمع مرده‌ها (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۸۵۱).

ک: این مثل در مقام شخص مریضی که نه می‌توان آن را زنده پنداشت و نه مرده، به کار می‌رود.

۲۱. فرافکنی

غلا آغلا موشی لا زی سی

qelā a qelā mūšē lā rū sē.

ت: کلاغ به کلاغ میگوید رویت سیاه.

م ع: زَمْتَنِي بِدَائِهَا وَ أَنْسَلْتُ

قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: وَ يُحْكِي عَنِ الْمُفْضَلِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: هَذَا الْمَثَلُ قِيلَ لِزُهْمِ بْنِ الْخَزْرَجِ مِنْ كَلْبٍ، وَ كَانَتْ إِمْرَأَةً سَعْدِ بْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ تَمِيمٍ، وَ كَانَ لَهَا صَرَائِرٌ فُسَابِئُهَا إِحْدَاهُنَّ يَوْمًا فَرَمَتْهَا زُهْمٌ بِعَيْبٍ هُوَ فِيهَا، فَقَالَتْ صَرَئُهَا: «زَمْتَنِي بِدَائِهَا وَ أَنْسَلْتُ» فَذَهَبَتْ مَثَلًا (القاسم بن سلام، ۱۹۸۰، ش ۱۴۹: ۷۳).

(ابوعبیده گفته است: از مفضل نقل شده است که او می‌گفت: این مثل برای «رهم»، دختر خزرج بنت کلب، گفته شده است که زن سعد بن زید مناة بن تميم بود و وجود او برای دیگران ضرر و زیان داشت. روزی زنی او را ملامت کرد و رهم آن زن را با عیبی که در او بود مورد حمله قرار داد و این زن هم‌کاره او گفت: «من را با مرضی ملامت کرد که در خودش بود و رفت»؛ و این عبارت ضرب‌المثل شد).

م ف: آبکش به کفگیر می‌گوید چند سوراخ‌داری؟ (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۲).

ک: این مثل زمانی که شخصی عملی را انجام می‌دهد و آن عمل را به شخص دیگری طعنه می‌زند یا خود عیبی دارد و در باب همان عیب از دیگران عیب‌جویی می‌کند، به کار می‌رود.

۲۲. قضاوت ناعادلانه

هرکی تنیا بچو و قاضی، راضیه مایا.

har kē tanyā bečū va qāzī, rāzīya māyā.

ت: هر کس تنها به قاضی رود راضی برمی‌گردد.

م ع: مَنْ يَأْتِ الْحَكَمَ وَحْدَهُ يَفْلُحُ

يُضْرَبُ لِلرَّجُلِ لِيَسْبِقَ إِلَى الْحَاكِمِ فَيُلْقِي فِي قَلْبِهِ التُّهْمَةَ وَالْغِلَّ عَلَى صَاحِبِهِ، وَ هُوَ ضَرَبَ مِنْ الْمَكَائِدَةِ (القاسم بن سلام، ۱۹۸۰، ش ۱۸۱: ۸۲).

(در مورد مردی گفته شده که نزد پادشاه می‌رود و اتهامی به قلب او وارد می‌کند و کینه‌ای نسبت به دوست او به وجود می‌آورد و این خود روشی برای حيله‌گری است).

ک: این مثل در مقام شخصی به کار می‌رود که در زمان جنگ و دعوا تنها به نزد کسی که مسئول اجرای حکم است برود و راضی بر گردد، چون قاضی حکم را به نفع او صادر می‌کند.

۲۳. گذر زمان

آیم نمری، کولچی موینی.

āyem namrē kolčeya mōynē.

ت: انسان نمیرد همه چیز را می‌بیند.

م ع: عِشْ رَجَبًا تَرَّ عَجَبًا (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۲۴۳۳: ۱۶).

م ف: به گیتی بیشتر مانی، بیشتر بینی (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴۷).

ک: این مثل در بیان این مسئله که انسان با گذشت زمان، عجایب و کارهای دور از انتظار بیشتری را می‌بیند به کار می‌رود.

۲۴. مطالبه‌گری

کور می وژ ملا بو.

koř mē wež melā bū.

ت: پسر باید خودش باسواد باشد.

م ع: الْمَرْءُ بِهَمَّتِهِ (تمیمی آمدی، ۱۳۷۳، ج ۱، ح ۲۳۱: ۶۱).

م ف: مرغ با پر می‌پرد تا آشیان / پَرّ مردم هَمّت است ای مردمان (مولوی، ۱۳۸۷: ۹۰۴).

ک: این مثل بدین معناست که انسان باید در هر کاری، شجاعت کافی و پشتکار لازم داشته باشد.

۲۵. منفعت طلبی

دوما سگا سوخون جمه می.

e domā sag soxon jama mē.

ت: به دنبال سگ، استخوان جمع می‌کند.

م ع: بَعْدَ خَيْرِهَا تَحْتَفِظُ؟ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۴۳۹: ۹۲).

م ف: نگویمت که به ستخوان خاک خورده بناز / عظام بالیه کی رتبت عصام دهد (بهار، ۱۳۶۸: ۵۱۷)

ک: این مثل برای اشخاص طمع‌کاری به کار می‌رود که در شرایطی هم که چیزی به آنان نمی‌رسد باز به دنبال منفعت باشند.

۲۶. ناپایداری

آر جا بازی نیشتیهِ عقرو کوری.

ar jā bāzē ništey aaqrō kūrē.

ت: باز مرده و عقرب کوری جایش را گرفته است.

م ع: إِنَّ الْبَغَاتَ بِأَرْضِنَا يَسْتَنْسِرُ

يُضْرَبُ لِلضَّعِيفِ يَصِيرُ قَوِيًّا وَ لِلدَّلِيلِ يَعِزُّ بَعْدَ الدَّلِّ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۸: ۱۰).

(برای انسان ضعیفی که قوی می‌گردد و انسان فرومایه‌ای که بعد از فرومایگی به جاه و عزت می‌رسد به کار می‌رود).

م ف: در این باغ سروی نیامد بلند / که باد اجل بیخش از بن نکند (سعدی، ۱۳۸۸: ۲۴۱)

ک: این مثل در مورد اشخاص صاحب‌منزلتی که از بین بروند و اشخاص پایین‌مرتب‌ه جای آن‌ها را بگیرند به کار می‌رود.

۲۷. ناسازگاری

م پولا تُو پولا، جامون نماو اژیری کولا.

me pūlā to pūlā, jāmon nemāw e žēr ye kūlā.

ت: من جنسم از آهن و تو هم آهن، نمی‌شود زیر یک سرپناه زندگی کنیم.

م ع: أَنْتَ تَتَّقُ، وَ أَنَا مَتَّقٌ، فَمَتَى تَتَّقُ؟

قال ابو عبید: التَّقُّ: السَّرِيعُ إِلَى السَّرِّ، وَ الْمَتَّقُ: السَّرِيعُ إِلَى الْبُكَاءِ، وَ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: هُوَ الْحَدِيدُ يَعْنِي التَّقُّ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۱۸۰: ۴۷).

(ابو عبیده گفته است: با خشم زیاد، بر شرّ غلبه کن و با تحمل و حوصله، از گریه خود جلوگیری کن و اصمعی می‌گوید: آهن همان خشم زیاد است).

م ف: تو ناز کنی و یار تو ناز / چون ناز دو شد طلاق خیزد (مولوی به نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۶۶).

ک: این مثل در مقام دو نفر که با یکدیگر سر ناسازگاری دارند به کار می‌رود، البته بیشتر برای دعوی زن و شوهر کاربرد دارد.

۲۸. نتیجه عمل

وَ دس وژ قور وژ کنبسی.

va das wež qōr-e- wež kanyasē.

ت: با دست خویش گور خود را کنده است.

م ع: كَالْبَاحِثِ عَنِ الْمُدِيَّةِ (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۲، ش ۳۱۱۲: ۱۵۷).

ت: این مثل دربارهٔ شخصی به کار می‌رود که خودش برای خودش مشکل درست می‌کند.

۲۹. وابستگی

وَرَك كَسِ اِ كَوْلِي كَسِيرِ نُمُوسِي .

vark-e- kas e kolē kasēr nemūsē.

ت: بَرّهٔ کسی در طویله دیگری نمی‌ماند.

م ع: اِبْنُكَ اِبْنُ بُوْحِك (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۴۹۶: ۱۰۱).

م ف: فرزند کسی نمی‌کند فرزندی / و ر طوق طلا به گردنش بر بندی (به نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۷۴).

ک: این مثل در بیان مقام وابستگی فرزند به پدر و مادر به کار می‌رود.

۳۰. همسایگانی

كاسمسا كس سیر نمکی، محبت فرا مکی.

kāsamsā kas sēr nemakē, mahabat farā makē.

ت: همسایگانی کسی را سیر نمی‌کند محبت را زیاد می‌کند.

م ع: الرِّثِيَّةُ تَفْتَأُ الْعَصَبَ (العسکری، ۱۹۸۸، ج ۱، ش ۸۵۶: ۳۸۸).

م ف: یک لقمه شکم را سیر نمی‌کند، محبت را زیاد می‌کند (دهخدا، ۱۳۶۵، ج ۳: ۱۳۶۷).

ک: این مثل زمانی به کار می‌رود که با کوچک‌ترین اقدام و عملی می‌توان محبت را بیشتر کرد.

۳۱. همدلی کردن با دیگران

دلی خراوه، شیری کِ خراو نیه.

delē xerāwa, šeyarē ke xerāw nīya.

ت: دلی خراب است، شهری که خراب نیست!

م ع: التَّكَلِّي تَحِبُّ التَّكَلِّي (المیدانی، ۱۹۵۵، ج ۱، ش ۷۷۷: ۱۵۳).

م ف: خرمن سوخته همه را خرمن سوخته خواهد (دهخدا، ۱۳۶۵، ج ۲: ۷۳۶).

ک: این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که شخص مصیبت‌دیده‌ای که دارای مشکلات است انتظار

دارد همه با او شریک باشند.

۴. نتیجه‌گیری

- ۱- ضرب‌المثل نماد فرهنگ یک ملت است و مقایسه تطبیقی آن با امثال دیگر ملت‌ها راه را برای بررسی‌های تاریخی باز می‌کند.
- ۲- بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های زبان لکی و عربی در این مقاله در سی‌ویک موضوع مشترک، بیانگر نزدیکی و تأثیر و تأثر و مشابهت فرهنگ این دو ملت است.
- ۳- نزدیکی فرهنگ اقوام ایرانی با عرب تا حدی است که تشخیص منشأ و خاستگاه اصلی ضرب‌المثل‌ها کاری سخت و دشوار است و اگر یک مثل در هر دو زبان دارای داستان باشد خود دلالت بر تشابه فرهنگی دارد، قوم لک نیز به عنوان یکی از این اقوام، از این تحولات دور نمانده است.
- ۴- ضرب‌المثل، چکیده و نمادی از زندگی اقوام است. در دو زبان لکی و عربی به علت تشابه و تعامل فرهنگی، ضرب‌المثل‌ها دارای کاربرد تقریباً یکسانی هستند.
- ۵- مثل‌ها گاهی به صورت شعر هستند و در بعضی مواقع، شاعر عین ضرب‌المثل را در شعر آورده است یا شعرش مضمون مثل را به‌طور واضح در بردارد که به‌عنوان ضرب‌المثل استعمال می‌شود.
- ۶- با بررسی و ژرف‌اندیشی بیشتر در ضرب‌المثل‌ها می‌توان به وحدت و پیوند دو ملت ایرانی و عرب پی برد.
- ۷- وجود امثال مشترک در زبان لکی و عربی، نشان از قدمت و پیشینه قوم لک دارد.

منابع

کتابها

- ۱- باباطاهر، (۱۳۸۸)، دوبیتی‌های باباطاهر بر اساس نسخه وحید دستگردی، قم، شمیم گل نرگس.
- ۲- بهار، محمدتقی، (۱۳۶۸)، دیوان، چاپ پنجم، تهران، توس
- ۳- پورنامداریان، محمدتقی، (۱۳۶۸)، رمز داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی
- ۴- تمیمی آمدی، محمد، (۱۳۷۳)، غرر الحکم و درر الکلم، چاپ پنجم، تهران، دانشگاه تهران

- ۵- حکمت، علی اصغر، (۱۳۶۱)، امثال قرآن، چاپ دوم، تهران، بنیاد قرآن
- ۶- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۳)، امثال و حکم، چاپ ششم، تهران، سپهر
- ۷- _____، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران
- ۸- راولینسون، هنری، (۱۳۶۰)، گذر از ذهاب تا خوزستان، ترجمه: اسکندر امان اللهی بهاروند، تهران، آگاه
- ۹- رجبی نوشابادی، فرهاد، (۱۳۸۶)، فرهنگ اصطلاحات معاصر، چاپ اول، قم، ذوی القربی
- ۱۰- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۷)، گلستان سعدی، تصحیح: محمدعلی فروغی، چاپ چهارم، تهران، درنا
- ۱۱- _____، (۱۳۸۸)، بوستان سعدی، تصحیح: محمدعلی فروغی و استاد العظیم قریب، چاپ چهارم، تهران، انتشارات عالمگیر
- ۱۲- السیوطی، (۱۹۸۶)، المزهرة فی علوم اللغة، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت
- ۱۳- عالی پور خرم‌آبادی، کامبین، (۱۳۸۴)، دستور زبان لکی، ضرب‌المثل‌ها و واژه‌نامه‌ها، خرم‌آباد، افلاک.
- ۱۴- العسکری، ابو هلال، (۱۹۸۸ م)، جمهرة الامثال، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، بیروت، دارالجيل
- ۱۵- غنیمی هلال، محمد، (۱۳۷۳)، ادبیات تطبیقی: تاریخ و تحول، اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی، ترجمه: سید مرتضی آیت اله زاده شیرازی، تهران، امیرکبیر
- ۱۶- الفاخوری، حنا، (۱۳۸۹)، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، چاپ نهم، تهران، توس
- ۱۷- القاسم بن سلام، ابی عبید، (۱۹۸۰م-۱۴۰۰هـ)، الامثال، تحقیق: الدكتور عبدالمجید قطامش، الطبعة الأولى، دمشق، دارالمأمون للتراث

- ۱۸- گری، مارتین، (۱۳۸۲)، فرهنگ اصطلاحات عربی (در زبان انگلیسی)، ترجمه: منصوره شریف‌زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۹- مولانا جلال‌الدین، محمد بلخی، (۱۳۸۷)، مثنوی معنوی، تصحیح: عزیز الله کاسب، ششم، تهران، گلی
- ۲۰- الميدانی، ابوالفضل، (۱۳۷۴ هـ- ۱۹۵۵ م)، مجمع الامثال، تحقیق: محمد محی‌الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة دارالسعادة

مقاله‌ها

- غلامی، بهادر، (۱۳۸۳)، «پژوهش ریشه‌شناسی زبان لکی»، مجموعه مقالات همایش زبان‌های ایرانی و زبان‌شناسی ایران، صص ۳۸۳-۳۹۳.